

کمال مطلق یا زیبایی باطن<sup>(۱)</sup>

(۱)

## انتگریته یا جمال باطن :

حقیقتی را که بان انتگریته میگویند بدست آوردن تمامیت و کمال باطن است و این معنی دست نمی‌دهد مگر با اتصال بمبدأ جمیع کمالات عالیه بشری. و میل باین اتصال و پیوستگی بمبدأ کمالات بحدی فطری است که مبدأ تمام راز و نیازهای عاشقانه عرفان جهانی و شوروزمزمه‌ی ناله‌های اهل دل است. و این معنی از آنجذاب درون و سویدای قلب بشری بیک حقیقت نامتناهی محیط بر جمیع اطوار هستی و جاذبه‌ی انذات نامتناهی نسبت بجمیع اجزای هستی سرچشمه میگیرد. که بگفته‌ی عرفانی ( نیاز و فقر) از جانب ما و اشتیاق و لطف) از جانب آن مبدأ تعبیر میشود.

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد ما باو محتاج بودیم او بما مشتاق بود حافظ

و بوجه دیگر این میل باطنی ما ناشی از سریان وجود ذات هستی است بر جمیع اجزاء متفرق هستی.

سریان دارد و ظهور اما سریانی برون زدانش ما (۴)

و از نظر فلسفی این مبدأ نامتناهی، از حیث شدت و نیرومندی و آنچه غیراوست و ماسوا نام دارد، متناهی و محدود است.

این مبدأ، مبدأ و نهایت جمیع اشیاء است. و تمامی و کمال هر شیئی باوست. و هم‌او مرجع همه چیز است. و هستی واقعی جز او چیزی نیست.

و کمال هستی هر چیز در آن است که باو برگردد تا بهستی واقعی برسد و از آنجا که شوق بکمال مبدأ هر نوع حرکت معنوی است و گسستن از کمال در حکم مرگ است

۱- خلاصه مختصری از این بحث نیز طی چند جلسه بصورت سخنرانی از طرف نویسنده

در دانشگاه تهران با حضور آقای دکتر سپهبدی استاد کرسی جمال شناسی ایراد شده است.

۱- ص ۹۲ ترجمه فارسی از مشاعر ملاصدرا شماره ۱۰ از ایرانشناسی هنری کرس.

در واقع جز عشق باین مبدأ و آمادگی برای وصل روحانی باو در حدود ادراک بشری چیزی قابل دل بستن نیست. (۱)

و همین معنی را جلال‌الدین محمد بلخی اینگونه سراید:

هر که او از همزبانی شد جدا	بینوا هست ار چه دارد صد نوا
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش

.....

پر و بال ما کمند عشق اوست موکشانش می کشد تا کوی دوست

بعلت اینکه ، مبدأ حقیقی وجود تمام هر چیزی است .

و این معنی در شعر پنجم از کتاب المشاعر صدرالدین محمد شیرازی بخوبی

بیان شده است.

فی ان واجب الوجود تمام کل شیئی و لیس النقص و الفقر مما یقتضیه نفس حقیقه الوجود...  
فظهر ان حقیقه الوجود فی ذاتها تامه کامله غیر منتهای القوه و المعلولیه... فظهر ان واجب الوجود تمام الاشیاء و وجود الوجودات و نور الانوار. (۲)

**ترجمه فارسی :** مشعر پنجم در این است که واجب الوجود تمام هر چیزی است

و نقص و فقر مقتضای نفس حقیقت وجود نیست پس ظاهر شد که حقیقت وجود فی ذاتها تامه و کامله است و غیر منتهای در قوه و شدت، پس ظاهر شد که واجب الوجود تمام اشیاء و وجود وجودات و نور الانوار است. (۳)

و همین تمام هر چیز بودن را مترجم فرانسوی -

Perfection plénière - de toutes choses ترجمه کرده است. یعنی کمال تام جمیع اشیاء ، و این

مبدأ بطور یکسان نقطه شروع تعالیم جمیع مذاهب و تعالیم عرفانی است. از نظر علمی

بطوریکه فلورنوی (۴) میگوید: روانشناسی، وجود مبانی مذهبی را نه اثبات می کند و

نه رد می نماید. و فقط بکنار گذاشتن آن یعنی موضوعی که خارج از حیطه قدرت اوست

اکتفا می کند. بدیهی است خدا یا مبدأ هستی که یگانه عامل این همه شور و غوغا در قلوب

آگهان است که با اعتقادات اولیه از قبیل ترس از رعد و برق و زلزله ساخته شده باشد با

پیشرفت علمی از بین میرود». ولی یکی از استادان دانشکده الهیات پروتستان در فرانسه

می گفت : «خدا پدیده نمی نیست که بتوان خارج خود آنرا جستجو کرد ، و نیز يك حقیقت

قابل اثبات و با استدلال منطقی نیست. آنکه او را در قلب خود در نمی یابد، در خارج هم او

را نمی یابد. و موضوع معرفت مذهبی، جز در باطن و قلب با ظهور خود حقیقت، بیروزی

۱ - خلاصه ایست از مشعر ثانی و ثالث و رابع و خامس و سادس از مشاعر ملاصدرا از ص

۴۵ - تا ص ۴۹ - چاپ هنری کربن.

۲ - شماره ۱۰۹ - ص ۴۹ کتاب المشاعر ایرانشناسی.

۳ - شماره ۱۰۹ - ص ۱۸۹ ترجمه فارسی همان کتاب.

۴ - Flurnoy ص ۴۴۷ - در کتاب

ندارد». و دیگری گوید «مذهبی، خدا را با دلائل علمی خاص خود کشف میکند. میبیند که وقتی یاد او نیست تنهایی حس میکند. و بی یاد او فاقد شجاعتست و آنگاه که حزین و اندوهناک است با یاد او غمش زوده میشود و با یاد او زحمت مشکلات را بهتر تحمل میکند و دید خاصی پیدا کرده و از پریشانی و از خود باختگی بیرون میآید.» و قرآن همین معنی را این شکل بیان میکند: «الا بذکر الله تطمئن القلوب». آگاه باشید که با ذکر خداوند قلبها آرامش میگیرند.

و کاملاً در قبال متکیان با استدلال سطحی انکار او را از عجایب می‌شمرند (۱). و روی هم رفته وصول بایمان بحقیقت او را راهها و مراتبی است. که گاهی آنها را نامتناهی شمرده‌اند و برای آنکه جاننش در تجلی است حق برهان همه چیز و روشنی هر برهان را بنور او میتوان ادراک کرد. و این طریق راه پیامبران است. و آن راه دعوت باین مبدء است از راه بصیرت و یقین قلبی. چنانکه امیرالمؤمنین (ع) در خطب نهج البلاغه بیان و اثبات میفرماید: هر چیز خاضع است از برای حق، و هر موجودی قائم است بدو، غنای هر فقیر است و عزت هر ذلیل، و قوت هر ضعیف و پناه هر مظلوم، و نطق هر متکلمی را شنواست، و سر هر ساکنی را آگاه، اهل زندگانی را روزی دهد، و بازگشت همه بسوی اوست. (۲) قطره بگریست که از بحر جدایم همه بحر بر قطره بخندید که ما ئیم همه اسرار العشق. ص ۱۱ «گلپایگانی»

استدلال منطقی باوراء ندارد بجهت اینکه ذات او بالفعل است من جمیع الوجوه، پس معرفی ندارد. (۳)

و برهانی بر او نیست زیرا که برهان شئی مأخوذ از علت آن شئی است و چون علت ندارد برهان ندارد. (۴)

در این جا برای رسیدن با او دو عامل بزرگ اساسی هادی و رهبر ماست.

۱- جاذبه نامتناهی آن حقیقت نامتناهی محیط، بر جمیع وجود.

۲- توجه به بیوفائی و ناپایداری جهان محسوس.

برای پناه بردن بآن حقیقت جاویدان و رسیدن «بمرتبه جمعیت» که شاید بهترین معادل شرقی کلمه *Integrity* است و اتصال باطنی بآن نامتناهی؛ و از تعلقات این جهان رستن و بعرفان واقعی دست یافتن و از سر کون و مکان گذشتن و عشق بحقیقت

۱- متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک. (ص ۹۱- مشعر دوم از المشاعر بنقل از دعای عرفه حضرت حسین بن علی (ع).

«ترجمه» چه هنگام و کی پنهان شدی که نیاز برهنمائی داشته باشی که بتو راهنمائی کند.

در دار وجود غیر اوباری نیست و از روزنه چشم نموداری نیست

هر چند نظر کنی تو در دار وجود جز یار درین دیوار دیاری نیست

ص ۴۷۵- اساس التوحید آشتیانی

۲- ص ۲۱۳- ترجمه فارسی مشاعر.

۳- ص ۱۸۵- ترجمه مشاعر.

۴- ص ۱۸۵- ترجمه مشاعر.

اعلی را بر همه چیز برگزیدن ، مستلزم سلوک یعنی طی یک طریق معنوی است و بهره‌مند بودن از دانشهائیکه با آگهیهای خاصی همراه است . البته این سیر از جهتی خیلی سخت و دشوار و از جهتی بسیار آسان است . اگر فیض ازلی همراه شد بگفته حافظ شیراز :

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگرانهم بکنند آنچه مسیحا میکرد

و اگر چنین فیضی یعنی ریزش از مبدأ کمالات و غایت مرادات همراه نشود ای بیکرانی در پیش است که مرکب مردان مرد را در آن بادیه پی‌ها بریده‌اند .

تا که از جانب معشوق نباشد کشتی کوش عاشق بیچاره بجایی نرسد

و مواعنی بسیار عظیم نیز در میان هست - و آن عبارتست از فریفته شدن بطواهر حسی و تبعیت از اموریکه بتقلید کور کورانه بی معرفت و شناسائی واقعی بان خو گرفته شده و دل خوش کردن بدین پدری و مادری بی تحقیق - و فراموش کردن ناپایداری جهان و دل بستن بطواهر دنیوی . ولی بهترین راهنمای ما بذات بی‌مثال هستی محض ، و نصیحت گرما برای برگزیدن عشق آن مبدأ بعشق‌های بی‌اصل ، توجه بزوال عالم ظاهر است . چنانکه از بیان حضرت علی (ع) در خطبه نهج البلاغه برمیآید در آنجا که کلام را میرساند در احوال انسان و وارد شدن مرگ تدریجی در او .

و میفرماید مرگ دائماً داخل میشود در جسد انسان تا اینکه گوشش را میگیرد ، و در میان اهل خود است و گویا نیست بزبان خود ، و نه شنوا بگوش ، نظر در صورت‌های آنها گرداند و حرکات زبانهایشان را ببیند و اصوات کلامشان را نشنود و بعد از آن ارتباط و مخالطه موت زیاده شود و چشمش را بگیرد ، چنانکه گوشش را گرفته بود . و روح از جسدش مفارقت نماید . پس مرداری گردد که اهلهش از او متوحش باشند و از نزدیکی باو دوری جویند و ... (۱) و از این برتر فئای همه چیز در برابر ذات کردگار است . (۲) با توجه باین معانی باید گفت از دیرباز ، گذشت عمر و بروز سوانح ، بشر را از زندگی این خاکدان تیره به تنگ آورده بوده است و از برای فرار از این ظلمتکده پر اضطراب راه چاره میجستند . آنکه عمر را در حال گذشتن میدید و شب و روز را وسیله گسستن تارهای رشته حیات ، قلباً نقطه اتکائی میخواست است . همانطور که اشاره شد قرآن فرار از هر نابسامانی را اگر بزبوسوی آن مبدأ تعلیم میفرماید : « ففروا الی الله (۳) » بسوی خدا بگریزید . بزرگان دین و پیشوایان پاک دل که درین وادی بزرگترین مریبان و بهترین راهنمایان‌اند . گفته‌اند اتصال بحق موجب کوچک گرفتن دنیا است .

در حالیکه هیچ نکته‌ای از دقائق کمالات این جهانیرا نیز فراموش نکرده‌اند . و توجه بکوچکترین مسائل آنرا نیز تعلیم کرده‌اند . دقت در احوال ایشان ما را بخیلی نکات میرساند . در دم مرگ از « فزت و رب الکعبه » پیروز شدم سوگند پیروردگار

۱- از ترجمه مشاعر ص ۲۱۴ و ص ۲۱۴ . و اصل آن در ص ۶۶ همین کتاب .

۲- (کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام) . قرآن کریم . آیه ۲۵ و ۲۶ از سوره ۵۵ .

۳- سوره ۵۱ آیه ۵۰ .

کعبه، و اینکه حضرت حسین بن علی (ع) در دم آخر لبخند بر لب داشته اند (۱) و بزرگان علمای دین نیز در عین داشتن مال دل بچیزی نمی بستند و با داشتن مال آزاد از مال میزیستند.

ملک آزادگی و کنج قناعت گنجی است که به شمشیر میسر نشود سلطان را امام احمد غزالی با آنکه ثروتی داشت از او پرسیدند با این مقام عرفانی که داری چگونه بجمع مال رغبت داری گفت «دهیخ آن را بکل بسته ام نه بدل.» و بزرگان و راهنمایان دین درین راه دستورهای داده اند - توحید عملی که در واقع بعمل آوردن کمال باطن است و از توحید واقعی نتایج عملی بروز دادن نه اینکه صرفاً در توحید بیانی داشتن و یا در اطراف توحید کاغذ سیاه کردن . - چنانکه عزیزالدین نسفی در کتاب انسان کامل گوید: «کسانی هستند که هر روز نامه می سیاه کنند و کسانی که هر روز لکه از قلب بزدایند. و فرق بین این دو را نکته دان میداند و بس.»

باری بطوریکه جرج جرداق در فضائل علی بن ابیطالب مینویسد (۲): در جنگی در گرماکرم کارزار از قوای دشمن کسی نزد علی آمد و راجع بتوحید از علی (ع) سخنی پرسید و آن حضرت جواب کافی وقانع کننده باو داد. کسی پرسید . با آنکه جنگ است چرا باین شخص در این موقع راجع بخدا سخن میگوئید . فرمودند من برای همین جنگ میکنم .

درباره اساس سلوک این راه بیانات گوناگون شده و از هفت شهر عشق و مراتب گوناگون و درجات و مقامات و... بحث شده است - و وصول بمرتبه توحید واقعی را میگویند . از مرتبه یقین علمی و یقین عینی میگردد و بمرتبه حق الیقین میرسد چنانکه افلاطون کمال را در (بودن) میدانست نه در دانستن و یا دیدن و آن را بعلم الیقین و عین الیقین و حق الیقین توصیف کرده اند و مثال آن را از علم بآتش و رؤیت آتش و وصول بآتش ذکر کرده اند. و از نظر کلی میتوان بگفته افلاطون باید حقیقت را (بود) - و در واقع بودن با حق و در حق و در راه حق شرط کمال است (۳). و این سیر صعودی که در واقع فروشدن در خود و خود را در حق و در خود دیدن و یافتن، و او را بمرتبه اعلا قلب خود حاکم دیدن و از آنجا احاطه و سیطره او را بر جمیع هستی دیدن، بصور گوناگون بیان شده و این مرحله جز با پیدا شدن عشق و دل بستگی تام بحضرتش دست ندهد و برای رسیدن باین مرحله بنا بتعلیم همه علمای مذهب و طریقت از دو مرحله نفس و عقل میگردد و بمرحله عشق و دل باختگی میرسد . و این را عروج روحانی گویند و منحنی را که نمایش این کمال است چنین میتوان نشان داد:



- ۱- اسرار الشهاده در بندگی، وجواهر الايقان در بندگی ص ۴۶۷ در بیان سر و توضیح وجه برای ضحك یعنی خندیدن آن تخلیفه...
- ۲- کتاب الامام علی صوت العدالة الانسانية، «امام علی ندای دادگری بشری».
- ۳- زیارت جامعه و شرح الزیارة احسانی.

نویسنده کتاب روانشناسی عرفان مذهبی (۱) در فصل دوازدهم از کتاب خود تحت عنوان «مذهب و فلسفه و علم» می‌نگارد،

دکمالی را که عارف در حق می‌یابد کمالی است که در خود می‌یابد و در واقع کمال ادراک حس درونی او از خود اوست نه حقیقت خدا بصورت یک واقعیت عینی خارج از وجود خود. و بیجهت این وحدت را بحق نسبت میدهد. و دیگر اینکه ادراک ما از حق بعنوان یک نیروی واحد که منشاء کمالات نامتناهی است، مشابهت دارد با ادراک نفس یا (من) از خودش که در مرحله‌ی معینی از کمال حقیقی ادراک خود را از خودش بجای واحد مطلق محیط بر جمیع هستی و منشاء جمیع کمالات می‌شمارد. و پس از رد بیان و توصیف فلوتن از تاسوعات «Ennéades» مبنی بر اینکه در خلسه‌ی روحانی اتصال با وحدت مطلق پیدا میکند و رد بیان Eckhart در کتاب Meister Eckhart der mystiker (استاد اکهارت عارف) که در سال ۱۸۵۸ در برلن طبع شده است. - در آنجا که میگوید :

Nichts werden ist Gott werden.

و هیچ شدن خدا شدن است، یعنی وصول بحق از راه فنا (من) دست میدهد و در بیان ویلیام

جیمس و برگسن بخیال خود، بیان Wiliam E. Hocking را در کتاب (۱)

The meaning of God in human experience «معنی خدا در تجربه

بشری» و کتب دیگر ذکر کرده و میگوید: «ادراک درون و مشاهده باطن را با مشاهده ظاهر

تفاوتی نیست.» در عین اینکه این معنی درست است (۲) باید گفت در مرحله معینی از کمال

است که حواس ظاهر با حواس زیبایی و ادراک هم‌آهنگی محسوسات میرسد. چنانکه ادراک

و تنوع آهنگ رنگها را نقاش با چشم مهارت یافته خود و ادراک آهنگ موسیقی در گوش

موسیقی‌دان در مرحله‌ی معینی از کمال گوش او انجام می‌شود. ولی این ادراک هم‌آهنگی و

زیبایی و تشخیص تنوع دستگاہها و منظره‌ها صرفاً معلول حس نیست بلکه خود واقعیتی

عینی دارد. و همینطور است ادراک باطنی که امثال فلوتن و اکهارت و جیمس و برگسن و

موحدین عالیتر بدان رسیده‌اند.

۱ - اصل این کتاب توسط جان ب. لوبا Jean B. Leuba با انگلیسی

نوشته شده و بصورت Psychologie de Mysticisme Religieux توسط

لوسین هر Lucien Herr بفرانسه ترجمه شده است.

۲- پاسکال ریاضی‌دان و عارف فرانسوی نیز میگفت، «ادراک عقل رشد یافته، مانند

حس قابل اعتماد است و اصل فلسفه دکارت که میگفت «من فکر میکنم پس هستم» برین معنی استوار

است و مولوی گوید،

غیر چشم و گوش کز گاو و خر است آدمی را چشم و گوش دیگر است

و مرادش ادراک باطنی است. ( رجوع شود بکتاب اندیشه‌ها از پاسکال و دکارت در سیر حکمت و

لب‌لباب مثنوی ) .

ایراد دیگر او بستمی گرفتن قدرت عملی ره یافتگان بمرغان و کمال باطن است و این سالبه ایست با تنفای موضوع چه بزرگترین فعالیت های اجتماعی و معنوی را از خود گذشتگان و بحق رسیدگانی انجام داده اند و ترك فعالیت عقلی و جسمانی مدعیان عرفان دلیلی مشمع بر اثبات این معنی که بوسیله آن کتاب میخواهد، نیست. خروج از سیطره ادراکات حس بقوه عقل انجام میگیرد. کسی که موقتاً از تشفی يك غریزه جنسی مخرب و مخالف نوامیس طبیعت و اجتماع میگذرد و بدنبال کار درس و تحقیق خود می رود. پیروی از عقل میکند و آنکه ظواهر را می شکند و موقتاً از تمایلات ریاست طلبی و سر جوئی گذشته بکشف حقائق علمی و باطنی میپردازد، پی عشق عالیتز می رود. چنانکه کسانی مثل مولوی پیدا میشوند و ناگهان بدنبال شمس تبریزی می افندند و مجلس درس و بحث را کنار می گذارند. در این مرحله است که براهنمای پیر و یا مرشد کامل مجذوب ذات احدیت میشوند و از آنها آثار بینهایت سرمینند. در این مرحله که انجذاب حاصل شد انسان در حکم آهن گداخته ایست که در آتش سرخ شده، رنگ آتش دارد اما آهن است.

پس حاصل این بحث سیر از محسوس بمعقول و از معقول بمعشوق است و چون جمالی بالاتر از جمال نامتناهی حق نیست کمالی بالاتر از محوق بودن و فقط تنها او را معشوق مطلق علی الاطلاق دانستن نیست و مشاهده این معنی در اقوال بزرگان و کتب مذهبی بسیار است. و آثار آنرا در تعالیم زردشت و در مهابارتا و بهاگوات گیتا در داستان کریشنا دو کتاب مذهبی هند، و در قرآن کریم در جمیع اسماء حسنی خاصه در سوره نور، آیه نور و آخر سوره حشر و آیه الکرسی میتوان دید. در کتاب اصل الاصول فی مطابقة الکشف بالمعقول والمنقول از قول خواجه عبدالله احرار ص ۲۳ میفرماید:

بریدن و تهی شدن دل از غیر حق سبحانه و تعالی دلیل است بر مظهریت دل مرتجلی حق سبحانه را بر صفت احدیت و نیل معارف به حقائق اسماء و صفات بی این معنی متعذر است. و عزیزالدین نسفی در کتاب انسان کامل که برای رسیدن بکمال رونده و منازل روندگان را بیان میکند در محلی گوید رونده واقعی قلب است و آنگاه در ذیل فصل اول در بیان رونده و بیان مقصد گوید:

ای درویش رونده اول حس است. و بعد از مدتی رونده عقل میشود آن عقل که رسول فرماید: العقل نور فی القلب یعرف به بین الحق و الباطل. نه عقل معاش و بعد از مدتی دیگر، رونده نور عقل میگردد.

و چون رونده را دانستی، اکنون بدان که مقصد و مقصود جمله روندگان معرفت خدای است و معرفت خدا کار نورالله است و حس و عقل معاش از معرفت خدا بی بهره و بی نصیب اند. حواس ده گانه کارکنان عقل اند و عقل معاش پادشاه روی زمین است و عمارت روی زمین از وی است پس کار روندگان در آنستکه در سعی و کوشش باشند در صحبت دانا، تا

بنورالله رسند و خدا را بشناسند.

و در فصل دوم در بیان منازل روندگان گوید: چون رونده را دانستی مقصد و مقصود روندگان را شناختی بدان که سؤال دیگری کنند و میگویند که راه چیست؟ و منزل چند است آنکاه در پاسخ گوید:

ای درویش! اگر سؤال در منازل سیر الی الله میکنند در سیر الی الله منازل نیست و منزل هم نیست بلکه راه هم نیست.

ای درویش از تو تا خدا راه نیست نه بطریق طول و نه بطریق عرض، يك نکته بیش نیست و آدمی مستعد را معرفت خدا بيك کلمه دانا حاصل میشود. و سیر الی الله تمام گردد.

ای درویش از تو تا خدا راه نیست و اگر هست راه توئی، خود را از میان بردار تا راه نماند! و بیقین بدان که هستی خدا را هست و بس. و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است: «خطوتان وقد وصلت. «دو گام است و رسیدم»

يك قدم بر نفس خود نه ، دیگری بر کوی دوست (۱)  
هر چه بینی دوست بین ، با این و آنت کار نیست



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی